

# شکنجه، شکنجه شده و جامعه

فلیسیتاس ترویه

کلن - ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۵

قبل از هر چیزی می خواهم از دست اندکاران برنامه به خاطر دعوتشان از من برای حوف زدن در چهارچوب این سمینار سپاسگزاری کنم.

من روانشناس و روان درمانگر Psychotherapeutin هستم. و با «کلکتیو علیه شکنجه و معافیت از مجازات» CCTI در مکزیک همکاری می کنم. CCTI سازمان غیر وابسته ای ست که در زمینه حقوق بشو کار می کند. در آن جان بدر بودگان از شکنجه، اعضای خانواده آن ها و یک تیم از کارشناسان درمان متشکل شده اند. تیم ما در حال حاضر شامل سه پزشک و سه روانشناس و روان درمانگر است. فعالیت اصلی ما در زمینه پیگیری سلامت جسمی و روانی جان بدر بودگان از شکنجه است برای ما این عمل به معنی فراهم ساختن کمک های پزشکی، روان درمانی و حقوقی است. ما همچنین به فعالیت برای آگاه سازی، جمع آوری اسناد و تحقیقات در مورد شکنجه و به تعلیم و آموزش دیگر کارشناسان می پردازیم.

در حال حاضر کار ما عمدتاً در شهر مکزیک و ایالات حول و حوش آن و همچنین در ایالت گوررو، که ایالتی ست واقع در جنوب غربی و درگیری های زیادی در آن جریان دارد. این ایالت در خارج از کشور مکزیک به خاطر جاذبه توریستی آن، شهر آکاپولکو معروف است. علت فعالیت ما در این شهر به خاطر وجود زندان بزرگ آن است. در حال حاضر در گوررو داریم یک سری «کارگاه های روستائی» در مورد شکنجه سازمان می دهیم. تا دانش و ابزار لازمی را در اختیار روستاها قرار دهیم که با آن شکنجه را افشاء کنند و درعین حال از عواقب روانی آن بکاهند.

ما تنها گروهی در مکزیک هستیم که در حوزه سازماندهی جمعی آن ها که در گیر امر هستند - جان بدر بودگان از شکنجه و خانواده شان - توسط یک تیم حوفه ای کار می کند. از آن جا که این امر باعث نزدیکی به یک جنبش توده ای که اکثریت جان بدر بودگان از شکنجه به آن تعلق دارند، می شود، برای ما مفهومی اساسی دارد. به علاوه حضور کسانی که در این امر مستقیماً درگیرند، تضمین می کند که فعالیت ها بر اساس نیازها و

تجربیات خود آن‌ها صورت پذیرند.

برای آنکه به مسئله شکنجه برخورد کنیم ضروری است که آن را تعریف کرده و بین آن و سایر اشکال خشونت تفاوت قائل شویم. به همین جهت من می‌خواهم تعریف مختصری از میثاق سازمان ملل علیه شکنجه ارائه دهم.

ماده یک میثاق سازمان ملل علیه شکنجه بیان میدارد که شکنجه :  
«آن عملی است که درد و رنج شدیدی را، چه جسماً و چه روحاً، بطور عمد بر شخصی تحمیل میکند.

عملی است که برای گرفتن اطلاعات و یا اقرار، و یا بعنوان مجازات جهت موعوب کردن و یا به هر دلیل مبتنی بر هر نوع تبعیض، بکار می‌رود.  
این میثاق همچنین شکنجه را به مثابه درد و رنجی تعریف میکند که از طریق و یا توسط مقامات دولتی و یا توسط شخصی که بعنوان کارمندی رسمی عمل میکند، اعمال شود.»

این تعریف که فقط تعریفی است از خود عملکرد، ضروری است شامل این شود که اینگونه اعمال قانوناً نیز به مثابه شکنجه شناخته شوند.

لذا چنانچه بخواهیم پدیده شکنجه را بفهمیم و آنرا در تمام ابعاد آن تعریف کنیم، به یک تعریف جامع تری نیاز داریم که جوانب اجتماعی و سیاسی شکنجه را هم در بر بگیرد.  
کار روزانه ما در مکزیک، همچون تجارب کشورهای مختلف، نشان میدهد که شکنجه فقط یکی از ابزارهای انبان سرکوب حکومتی است که برای تامین تسلط، تثبیت ساختار قدرت موجود، مبارزه علیه مقاومت‌های اجتماعی و حمایت از منافع اقتصادی - سیاسی بخصوصی بکار گرفته میشود.

شکنجه به هیچ عنوان تنها از سوی رژیم‌های اتوریته و دیکتاتور اعمال نمی‌شود، بلکه به همین اندازه از سوی دول به اصطلاح دمکرات نیز به عنوان یکی از امکانات در نظر گرفته می‌شود. امکان استفاده از آن به گسترش مقاومت اجتماعی، و ارزیابی خطرات ناشی از استفاده آن از سوی دولت بستگی دارد. به عنوان مثال از کشورهای به اصطلاح دمکرات غرب می‌خواهم از کشورهای زیر نام ببرم:

- استفاده از زندان‌های ایزولاسیون علیه زندانیان «فراکسیون ارتش سرخ» RAF در آلمان غربی

- شکنجه افرادی که به جرم دفاع از «میهن باسک و آزادی» ETA در اسپانیا دستگیر شده‌اند

- رفتار با زندانیانی که در تظاهرات اعتراضی علیه نشست جی هشت در جنوا دستگیر شده بودند

بدین ترتیب شکنجه قون ها و در همهء قاره ها، گزینشی ست برای دولت هائی که بر پایهء سیستمی که بر اساس نا برابری و حکومت گروهی علیه دیگر گروه ها استوار است، بوجود آمده اند. عملکرد شکنجه حفظ سیستم است. از همین جهت غلط است اگر فرض را بر این بگذاریم که با سقوط یا تعویض یک رژیم، حذف شکنجه امکانپذیر خواهد بود. برای تأکید روی این موضع در ابتدای امر مهم است، زیرا تجزیه و تحلیل روشن شکنجه برای فهمیدن این پدیده و مقابلهء مؤثر با آن غیرقابل چشم پوشی ست.

صدها سال تجوبه و تحقیق علمی مشخص برای کشف تأثیر شکنجه، بوجود آورندهء انواع گوناگون شکنجه بودند- شکنجه هائی که باعث عذاب بی حد و حصر جسمی می شوند، ولی در عین حال شکنجه هائی که شرایط استثنائی روانی را بوجود می آورند.

هدف فوری شکنجه، خود کردن شخصیت و هویت شخص شکنجه شده، کنترل وی و مجبور کردن او به اتخاذ رفتار مورد تمایل شکنجه گو است. تا سپس وی را به مثابه نمونه ای از یک انسان خود شده در معرض دید هر کسی که امکان دارد عقاید و یا فعالیت های مشابهی از خود نشان دهد قرار دهند.

به همین جهت شکنجه هرگز فقط بر روی یک فرد سمت گیری نمیکند، بلکه همیشه هدفش شبکه های کار اجتماعی، گروه های سیاسی مورد نظر و همچنین خود جامعه به مثابه یک کل است.

شکنجهء کادر رهبری یا اعضای کمیتهء مرکزی که با هدف تود آنها و جدائی و فاصله گرفتن افراد verehrten از تشکیلات، ایده آل و یا مبارزه آن صورت می پذیرد، تأثیر مخرب بی حدی به جای می گذارد (بخصوص روی زندانیانی که خودشان زیو شکنجه اند). از سوی دیگر این استراتژی کل جامعه را مد نظر دارد. زیوا از سوئی قدرت دولت و ابزارش را نشان می دهد، و از سوی دیگر زیو پای احترام و اتوریتهء اخلاقی مقاومت سیاسی را در جامعه خالی می کند.

زندانی سیاسی که زیر شکنجه اطلاعات می دهد و یا به عامل دولت بدل می شود، باعث تضییع و پائین آوردن روحیهء زندانیان دیگری می شود که تحت انواع شکنجه های جسمی و روانی سرموضع خود می مانند. از سوی دیگر از آن جا که چه از نظر شخصی و چه از نظر سیاسی باید شیوهء برخوردی با آن ها یافت، حضور آن ها باعث بحث و درگیری و جدائی در درون سازمان شان می شوند.

خانواده و فرد شکنجه شده تحت فشار روانی شدید قرار می گیرد:

وحشت و ترس به خاطر جان شوهر، خواهر، پدر و یا دختر، و بی قدرتی در برابر اتفاقات، احساس گناه (چرا او را و نه من؟! می بایستی جلوی فعالیت هایش را می گرفتم.)، لزوم سازماندهی زندگی روزمره، در حالی که جای یکی از افراد خانواده خالی ست. و یا بازگشت شخصی که بر اثر شکنجه تغییر کرده خانواده ها را تحت فشار قرار می دهد و باعث درگیری های شدید، تنش و در بسیاری از موارد از هم پاشیدن خانواده ها می شود.

در تمام سطوحی که از آن حرف زدیم - در سطح فردی، خانوادگی، سیاسی، و اجتماعی - شکنجه ساختار موجود را مورد تهاجم قرار می دهد. همان ساختارها، بافت ها و روابطی که نیرو و شخصیت می دهند، حمایت و حفاظت می کنند، و بدین ترتیب می توانند مقاومت های ممکن را تقویت کنند.

وظیفهء تکوار و یا اعمال سیستماتیک شکنجه ایجاد وحشت و عدم اعتماد است، باید بترساند و فلج کند، مقاومت را در هم بشکند، و دست آخر جامعه را تحمیق و تحت کنترل قرار دهد.

هو تجزیه و تحلیلی از شکنجه، که موضوع را فقط به آن هائی که مستقیماً در آن یا با آن درگیرند نقش دارند محدود کند، و فقط در مورد شخصی که در آن مستقیماً شرکت داشته و یا مسؤل مستقیم آن است حوف بزند به همین علت غیر قابل ارزیابی باقی خواهد ماند. به علاوه دلایل و حامیان واقعی را مستتر می کند و به همین دلیل مبارزهء کاری با آن را غیر ممکن می سازد.

اگر شکنجه را به عنوان یکی از ابزار حفظ حکومت دولت بپذیریم، که علیه فرد، خانواده، سازمان و جامعه اعمال می شود و همان جا عملکردی داغان کننده دارد، بنا بر این باید در همان سطح نیز برایش پاسخ یافت. عملکردی که هم تأثیرات منفی شکنجه را کم کند و هم علیه آن مبارزه کند.

می خواهم معیارهائی را به بحث بگذارم که در این رابطه مثبت و لازم می دانم.

در سطح فردی حتماً لازم است بوسمیت بشناسیم که: جان بدر بردگان از شکنجه شرایط وحشتناکی را پشت سر گذاشته اند که از حدود قوهء معمولی تصور بشو خارج است و آن ها در تمام طول زندگی شان آن را فراموش نخواهند کرد. اغلب حمایت دارویی و در

عین حال روان درمانی لازم است تا جان بدر بوده از شکنجه بتواند روی آن چه بسروش آمده کار کرده و آن را در زندگی اش جای بدهد. این کار به هیچ عنوان نشانهء ضعف نیست بلکه عکس العملی طبیعی ست نسبت به اتفاقی غیر طبیعی. بدون استثنا همهء جان بدر بودگان از شکنجه به یک بافت اجتماعی مناسب نیازمند اند که در آن امکان بیان و تجزیه و تحلیل آن چه بسرشان آمده را داشته باشند و در آن مورد حمایت قرار گیرند.

در همان حال، پیکار علیه سکوتی که معمولاً محیط شکنجه را تشکیل می دهد، جستجوی عدالت، کیفرخواست علنی علیه مسئولین موضوعات مرکزی را تشکیل می دهند. خود این عمل که جان بدر بوده از شکنجه در مورد وقایعی که برایش اتفاق افتاده حرف می زند، گامی ست در مبارزه علیه ناتوانی و بی صدائی و هدف شکنجه گو برای به سکوت کشاندن ابدی شکنجه شده را نقش بر آب می کند. از همین جهت به گمان من فیلم مسعود رئوف، «درختی که به خاطر می آورد» سند مهمی ست. یکی به این خاطر که او کیفرخواستی ست علیه رژیم، و بعد به این خاطر که خود جان بدر بودگان از شکنجه گام مهم شکستن سکوت بومی دارند. راهی دردآور و سخت که با وجود آن دست آخر عملکردش رهائیبخش است!

در سطح خانواده مهم این است که اعضای خانواده و یا کل خانواده به لحاظ روانی مورد حمایت قرار گیرند، تا روی آن چه پیش آمده کار کنند، درگیری های خانوادگی را از میان بردارند و جلوی بیماری های حاصل از استرس را بگیرند. برای من توجه به کودکان اهمیت بخصوصی دارد. چرا که تجربیات مختلف گذشته، از جمله از دوران ناسیونال - سوسیالیسمت های آلمان و یا دیکتاتورهای آمریکای لاتین روشن ساخته اند که اضطراب ناشی از سرکوب حتی روی نسل دوم هم تأثیر می گذارد،

سازماندهی خانواده در تشکل خانواده ها هم امری ضروری ست. عملکرد چنین تشکلاتی چند جانبه است و از جمله: حمایت و کمک های چند جانبه در زمینه های روحی و مادی، جمع آوری اسناد و اطلاعات در مورد اعضای خانواده و همچنین سازماندهی سیاسی جهت وارد آوردن فشار سیاسی را در بر می گیرد، فکر می کنم که مادران میدان مه در آرژانتین نشان دهندهء نیروئی هستند که چنین سازمانی می تواند رشد دهد. این گروه ها هم سکوت را می شکنند، افشاگری می کنند، و هدف شکنجه گر را را نقش بر آب می کنند.

به نظر من سازمان های سیاسی وظیفهء مخصوصی دارند، و در همان حال به عنوان حاملین مقاومت هدف اصلی سرکوب دولتی هستند.

وظیفهء سازمان ها تهیهء تجزیه تحلیل دقیق از سرکوب، و نشان دادن مسئولین و دلایل آن است. به نظرم همانقدر مهم است که به شیوه ای درون تشکیلاتی تأثیرات سرکوب

موضوعیت یابد و در مقابل آن راه حل عملی بیافت شود.

برای مثال باید ساختاری ایجاد شود تا اعضای را که مورد تهدید سرکوب هستند را مورد حمایت قرار دهند. در مورد شکنجه معنی آن می تواند تهیه ساختاری باشد که بتواند حمایت پزشکی و روان در مانی را در اختیار افراد قرار دهد.

شرایطی که در آن دستگیری و شکنجه زیاد است باعث لزوم بحث درونی حول چگونگی رفتار با اشخاصی می شود که یا تحت شکنجه اطلاعات دادند و یا به ابزار دست شکنجه گو بدل کرده اند. برای چنین بحثی به نظم موضوع زیر اهمیت دارد:

۱- هیچ کس نمی تواند از قبل با اطمینان بداند که عکس العملش زیر شکنجه چیست. این موضوع در مورد کادرهای رهبری نیز صدق می کند.

۲- عمل مقاومت کردن و یا نکردن در مقابل شکنجه اجازه نمی دهد که بعد از آن در مورد توان اعتقاد انقلابی افراد حرفی زده شود. اما تجربه کلی وجود دارد که اعتقاد ایدئولوژیکی قوی و یا پای فشاری بر سو ایده آل ها به بسیاری از جان بدربرندگان از شکنجه یاری داده تا در برابر آن مقاومت کنند.

۳- تقصیر شکستن انسان ها در زیر شکنجه، اطلاعات دادن و یا به همکاران رژیم بدل شدن تنها و تنها به گوردن کسانی ست که شکنجه را به کار می بوند و به آن اجازه اجوا می دهند. با آن که هر فردی باید در مورد عمل خودش مسؤلیت بپذیرد، نمی توان در مورد شکنجه شده از کاتاگوری اخلاقی تقصیر استفاده کرد، زیرا برای چنین موردی نیاز به تصمیم آزادانه شخص است.

در سطح اجتماعی یک پروسه آگاهگرایانه نسبت به آن چه پیش آمده و بررسی و بحث و گفتگو حول و حوش آن آمده لازم است. با آن چه گفته شد روشن است که تنها نیروهای مستقل از ساختار دولت می توانند چنین بحث و گفت و گوئی را دامن بزنند. در چنین بررسی ای موضوع بر سر سندیت دادن و تجزیه و تحلیل سرکوب و تأثیرات آن در تمام جوانب و تا حد ممکن همراه با جزئیات است. ولی به همان شکل سندیت دادن به آن پروسه اجتماعی و سیاسی که از سوی دولت با سرکوب پاسخ گرفته مهم است.

طبیعی ست که در این پروسه هم حاملین مقاومت (سازمان ها و افراد) و هم افرادی که مستقیماً موضوع به آن ها مربوط است نقش مهمی دارند، ولی به همان شکل وظیفه روشنفکوان، دانشگاهیان، و هنرمندان و غیره است. با این حال لازمه آن این است که همه این افراد و سازمان ها هیچ نوع موضع دفاع از دولتی نداشته و ندارند،

فکر می کنم که هم در میان چپ ایران و هم در جامعه ایران هنوز به اندازه کافی در

مورد این موضوعات بحثی صورت نپذیرفته است. به نظر من هنوز تعداد بسیار بیشتری از شکنجه شدگان باید با کمک ابزارها و فرم های گوناگون، تجویبات خود را شرح داده تجزیه و تحلیل کنند. به علاوه لازم است تجربه کشورهای و قاره های دیگر بررسی شود تا با آموزش و مقایسه آن در پیکار علیه سرکوب و در جهت جامعه ای عادلانه ترگامی به جلو برداشته شود،

ترجمهء بهرام قدیمی

دیگر مقالات و مصاحبه های فلیسیتاس ترویه به زبان فارسی را در سایت های زیر می یابید:

انتشارات اندیشه و پیکار (بخش مبارزات مردمی و اجتماعی)

[www.peykarandeesh.org](http://www.peykarandeesh.org)

تریبون فمینیستی زنان

[www.iran-tribune.com/web/stone-aval/archives/001976.html](http://www.iran-tribune.com/web/stone-aval/archives/001976.html)

گفتگوهای زندان

[www.dialogt.org](http://www.dialogt.org)

مقالهء : مکزیک،

لوسیچا نمونه ای از شکنجهء سیستماتیک

گفتگوهای زندان شمارهء ۴ ، تابستان ۱۳۸۰